

## **Lexical Semantic: A Cognitive Perspective**

Masume Mehrabi<sup>1</sup>

In the present paper it will be tried to take into consideration some problems concerning doing lexical semantics both in structural and poststructural tradition. By "structural" I mean Saussurian way of thinking elaborated in Cruse's lexical semantics. "Poststructural" also means Derrida's deconstructionism philosophically and Jackendoff's foundation of language and semantics and cognition linguistically. In order to clarify the distinction some key points must be reviewed . Finally, interplay between two approaches is preferred on the writer's part ;This means the offering and prospect of "Cognitivism".

**Key words:** 1-word,2-concept,3-static(dynamic)lexical semantics, 4-meaning, 5-sense, 6-referent

---

<sup>1</sup>- postgraduate Student in Linguistics, Allameh Tabatabai University.

## معنی‌شناسی واژگانی از دیدگاه زبان‌شناسی شناختی

معصومه مهرابی<sup>۱</sup>

### چکیده

در این مقاله سعی می‌شود تا دشواری‌های پرداختن به معنی‌شناسی واژگانی در دو سنت مطالعاتی ساختارگرایی و پساساختارگرایی مطرح شود. منظور از سنت ساختارگرایی، شیوه فلسفی دریدا است که به صورت ساختارشنکی در رویکرد زبان‌شناختی چکندوف نمود می‌یابد. برای روشن شدن این مقایسه برخی تفاوت‌ها را درباره مفاهیم کلیدی و پایه‌ای معنی‌شناسی واژگانی مرور می‌کنیم؛ مفاهیمی چون نخست‌های معنایی، دانش زبانی و دایره‌المعارفی بافت‌سازی و بافت‌زدایی، ابهام و ... نویسنده در پایان با استناد به استدلال‌های خود رویکردی تعاملی میان نگرش‌های مذکور را ترجیح می‌دهد و آن چیزی به جز رویکرد شناختی معاصر نیست.

**واژه‌های کلیدی:** ۱- واژه، ۲- مفهوم، ۳- معنی‌شناسی واژگانی ایستا (پویا)، ۴- معنی، ۵- دلالت درون زبانی، ۶- مصداق.

### ۱- مقدمه

آنچه در معنی‌شناسی ساختگرا "معنی" نامیده می‌شود، مصداقی است که در جهان خارج است و یا مفهومی که بر حسب مصداقیق به صورت تصور ذهنی<sup>۲</sup> در ذهن سخن‌گویان زبان انباشته شده است. در این سنت مطالعاتی دلالت واحدهای زبانی- واژگانی بر مصداق‌های جهان خارج بر حسب فرآیند "دلالت برون زبانی" اتفاق می‌افتد که در برابر "دلالت درون زبانی" است و آن هم فرآیند ارتباط دهنده واحدهای واژگانی به مفاهیم است. رهیافت‌های ارجاعی و بازنمودی

۱- دانشجوی دوره دکتری، رشته زبان‌شناسی، دانشگاه علامه طباطبائی

مذکور دارای رسایی‌هایی هستند. اما برای مطالعه دقیق معنی باید شرایطی فراهم شود تا این دو رهیافت آمیخته شوند و نارسایی یکی توسط دیگری بر طرف شود. آن بخش از این سنت مطالعاتی که صرفاً به معنی‌شناسی زبانی و دلالت‌های درون زبانی<sup>۱</sup> می‌پردازد معنی‌شناسی واژگانی ساختارگرا نام می‌گیرد و روابط مفهومی در سطح واژه، همچون شمول معنایی، چند معنایی، نشان‌داری و غیره- در این بخش از معنی‌شناسی ساختارگرا مطالعه می‌شوند.

غایت کاملاً متضاد دیگری توسط جنکدوف در مطالعه معنی زبانی در نظر گرفته می‌شود. او معتقد است که تمامی رویکردهای ذهن‌گرایانه به مطالعه معنی بر اساس سه فرض (سه شرط محدود کننده) زیر استوار است:

۱- از آن رو که عناصر واژگانی باید در حافظه دراز مدت ذخیره شوند. در ابتدا به مشخصات تمایزدهنده معنایی شکسته و تجزیه می‌شوند تا قادر باشیم از آن مفاهیم ابتدایی برای اطلاق بیشمار عنصر در دنیای بیرون استفاده کنیم.

۲- عناصر واژگانی آموخته می‌شوند و در حافظه، درازمدت ذخیره می‌شوند.

۳- عناصر واژگانی معنی جملات را می‌سازند. حافظه کوتاه مدت (فعال) ادراک دارای بافت یک جمله بدیع را منجر می‌شود. به این وسیله عناصر واژگانی بار سنگینی بر دوش دارند و حال آنکه جنکدوف معتقد است که یک جمله را واجد سه مولفه دیگر غیر از عنصر اول الف) در زیر می‌داند:

(الف) معنی واژه‌های جمله

(ب) ساخت مفهومی جمله که ساختار دستوری را هم، همین عامل می‌سازد

(پ) شرایط کلی حاکم بر کل ساختار مفهومی: آیا آن ساختار، منطقی و خوش ساخت است

یا خیر؟

(ت) ساختار مفهومی‌ای که از بافت منتزع می‌شود.

چکندف معتقد است که در رویکردهای ذهن‌گرایانه تنها به عامل اول توجه شده است در حالی که هر چهار مولفه و عامل تفسیر یک جمله را به همراه همدیگر می‌سازند. در نگرش چکندف تأکید بر روی سه عامل پایانی است. از همین جا نویسنده شباهت بین رویکرد چکندوف و نگرش پسااختارگرایی دریدا را بنیان می‌گذارد. چکندوف مانند دریدا بر چیزهایی تأکید می‌کند که در سنت قبلی کم‌اهمیت بوده است و در نهایت معنی و مفهوم را یکی می‌داند و به نگرش دریدا می‌رسد که قائل به مدلول بیان نشدنی بود و این یعنی این که وقتی می‌کشیم معنی کلمه‌ای را در ذهن بیابیم، هرگز با یک مفهوم یا تصویر ذهنی قطعی مواجه نمی‌شویم بلکه با غیاب و تهی‌گونی برخورد داریم. (چکندوف، ۲۰۰۲: ۳۳۳) و (هارلند، ۱۹۸۷: فصل دهم).

بنابراین به نظر می‌رسد که بیان دشواری‌های پرداختن به معنی‌شناسی واژگانی در دو سنت ساختارگرایی و پس ساختارگرایی لازم باشد. به این منظور در دو زیربخش متفاوت برخی مفاهیم و نکات کلیدی هر سنت و مشکلات هر یک را طرح کنیم.

## ۲- سنت ساختارگرایی

### ۲-۱- نخستی‌های معنایی<sup>۱</sup>

ویرز بیکو و گودار اقدام به ارائه فهرستی می‌کنند که معتقدند نخستی‌های معنایی زبان انسانی است. آنها تنها شصت زبان را تحت بررسی خود قرار داده‌اند و اساساً کار آنها یک مشکل روش‌شناسی هم دارد که آنها از زبان طبیعی برای ارائه فهرستی از نخستی‌های معنایی استفاده می‌کنند. یعنی آنها فرازبانی غیر از زبان طبیعی ندارند. مطالعه آنها بر اساس مطالعه شصت زبان منفرد و بررسی بسامد وقوع این واژه‌ها برای تعریف واژه‌های دیگر است. رویکرد آنها رویکردی تعریف بنیاد است: چنان که اساس تعریف یک واژه را دگرگویی<sup>۲</sup> یا بیان قابل جایگزین<sup>۳</sup> می‌دانند به بیان دیگر، او از واژه برای تهیه فهرستی از نخستی‌ها استفاده می‌کند اما معنی آن واژه‌ها را

1- semantic prime

2- paraphrase

3- substitutable expression

مراد می‌کند (سعید، ۱۹۹۷: ۹-۷۸) جنکدوف درست با رویکردی مشابه به آن در کار فودور مخالفت می‌کند که در بخش سنت پسا ساختارگرایی به آن می‌پردازیم.

### ۱-۲- دانش زبانی و دانش دایره المعارفی<sup>۱</sup>

ترسیم خط قاطع میان این دو نوع دانش از پیش فرض‌های زبان‌شناسی خود بسنده ساختارگراست. به این معنی که معنی هر عنصر واژگانی جدا از هر امر ارتباطی در دنیای اطراف ما، در نظر گرفته می‌شود. افراد طرفدار این عقیده معتقدند که واژگان دایره المعارف نیست. در حالی که نمی‌توانیم تعیین کنیم خط مرز آشنایی با دنیای پیرامون و بهره‌مندی از یک زبان طبیعی انسانی کجاست

### ۱-۳- ترکیب پذیری

می‌دانیم که توانایی بالقوه واژه‌ها برای ترکیب شدن و شرکت در ساختن جملات بیشمار باعث می‌شود که ماهیت معنایی واژه‌ها ثابت نباشد. سعید هم به این نکته اشاره می‌کند و اظهار می‌دارد که ماهیت هدفدار / غیرهدفدار افعال<sup>۲</sup> می‌تواند در کنار عناصر دیگر جمله دستخوش تغییر شود. او از مثال‌های زیر به عنوان نمونه استفاده می‌کند (سعید، ۱۹۹۷: ۱۲۲)

1) Harry was singing songs (atelic)

2) Harry was singing a song (telic)

این درست همان چیزی است که هرگز در معنی‌شناسی ایستای ساختارنگر مورد توجه قرار نمی‌گیرد. زیرا در این سنت مطالعاتی هر واژه‌ای یک یا چند معنای اصیل دارد که دستخوش تغییر مولفه‌ای و ماهوی نمی‌شود. مثال واضح برای نقض این چنین نگرشی زمانی است که معنای واژه‌ای را که در جمله به کار رفته است نمی‌دانیم اما بر حسب بافت زبانی<sup>۳</sup> آن را حدس می‌زنیم. (همچنین ر.ک. دیویدلی، ۲۰۰۱: ۷۰)

### ۱-۴- بافت غیرزبانی

1- linguistic and encyclopaedic

2- telic / atelic verbs

3- co-text

تنها از آغاز ۱۹۷۰ به بعد تحت تاثیر آرای فرث<sup>۱</sup> عامل بافت برون‌زبانی به عنوان عاملی که بر تفسیر جملات موثر واقع می‌شود مورد توجه قرار گرفت. پیش از این، این اصل مورد توجه نبود که جملات را نه فقط با توجه به مصداق بیرونی یا مفهوم موجود در ذهن بلکه با توجه به موقعیتی که در آن هستیم انتخاب می‌کنیم. بنابراین بافت برون‌زبانی عاملی است که غیر از معنی / معانی اصیل واژه در معنی‌سازی مهم است و این در سنت ایستای ساختاری نادیده گرفته می‌شود.

#### ۱-۵- ابهام و انواع آن در سنت معنی‌شناسی ساختارگرا

در این قسمت انواع ابهام‌ها به صورت واژگانی و نحوی طبقه‌بندی می‌شود. این در حالی است که در اغلب اوقات تعیین نوع ابهام از این مرز بسته می‌گذرد و با نمونه‌هایی مواجه می‌شویم که نمی‌توانیم حکم قطعی درباره آنها بدهیم و بگوئیم از کدام نوعند. در این سنت فکری ابهام یکسانی از عوامل خلط معنی در نظر گرفته می‌شود در حالی که می‌دانیم در بیشتر موارد ابهام‌های واژگانی و نحوی از طریق توسل به بافت برون‌زبانی از بین می‌روند. اگر قرار باشد به دسته‌بندی کاملی از انواع ابهام‌ها دست‌یابیم باید به تعداد تمام موقعیت‌هایی که یک واژه احتمال حضور در آن را دارد، انواع ابهام داشته باشیم.

#### ۱-۶- شرایط لازم و کافی در معنی‌شناسی سنتی

در معنی‌شناسی سنتی هر چیز توسط ویژگی‌های خود معرفی می‌شد. ویژگی‌هایی که باید در نظر گرفته شود تا چیزی X باشد یعنی شرط صدق آن در جهان واقع و جهان ممکن شرط لازم نامیده می‌شد و ویژگی‌هایی که X را از Y متفاوت می‌کرد شرط کافی نامیده می‌شد. این در حالی است که فقط اگر اهل زبان مفهوم مشترکی در ذهن داشته باشند می‌توان از شرایط لازم و کافی سخن گفت و این مفهوم مشترک هنوز جایگاه تردید است.

## ۲- سنت پساساختارگرایی

جکندوف در به چالش طلبیدن نخستی‌های معنایی از این عبارت استفاده می‌کند. او معتقد است که معنای جمله‌ها از طریق معنای واژه‌های آن جملات به دست می‌آید. اما سوال جکندوف این است که آیا می‌توان معنای واژه‌ها را به تعریف فرهنگ لغتی تقلیل داد. او این رویکرد فودور را ناقص می‌داند و به جای تعریف بنیادی به مختصه بنیادی اعتقاد دارد. اما او قائل به نقطه پایانی برای این تجزیه‌های واژگانی به مختصه‌ها نیست. اما خود او اذعان می‌کند که نمی‌داند کجا باید ایستاد و به نخستی‌ای قائل بود و اصلاً از این جهت هم نگران نیست زیرا کار خود را به یک فیزیکدان تشبیه می‌کند و معتقد است که تجزیه‌های عمیق تر ما را به تبیین‌های عمیق‌تر می‌رساند (جکندوف، ۲۰۰۲: ۳۳۶)

به این وسیله و به توصیفاتی می‌رسد که بسیار گسترده‌اند و هرگز پایانی ندارند و به این صورت نظریه معنایی او هرگز حد و مرزی ندارد.

## ۲-۲- معنی، مفهوم و کاربرد<sup>۲</sup>

در نظر زبان‌شناسان شناختی واژگان و فرهنگ لغت ماهیت دایره‌المعارفی دارد و نه این که دایره‌المعارف باشد. شناختیون معتقدند که مفهوم سگ از دانش ما درباره سگ‌ها و گربه‌سانان جدا نیست یعنی دانشی که ما درباره گونه، تیره، رفتار و ویژگی‌های آنها داریم. بنابراین از نظر شناختیون دانش پیشین ما از معنای واژه‌ها (مشمول از معنای فردی و فرهنگی-اجتماعی) شبکه‌ای را می‌سازد که به همراه معنای فرهنگ لغتی واژه، در واژگان ما هست. اما به نظر می‌رسد که همین نکته در کار جکندوف خلط شده است؛ به این صورت که او معتقد است برای صحبت کردن به زبانی خاص باید سخنگو بتواند ساختارهای نحوی را با استفاده از قواعد نحوی به مفاهیم خود پیوند دهد. او این مفاهیم را مترادف دانش دایره‌المعارفی یا دانش کاربردشناختی می‌داند (جکندوف؛ ۱۹۹۶، ۵۴۶) و (تایلور، ۱۹۹۵: ۸۳).

---

1- lexical decomposition

2- meaning , concept , use

بنابراین در کار جکندوف ساختار معنایی و ساختار مفهومی یکی هستند و هر دو مساوی ساختار کاربرد شناختی‌اند در صورتی که در کار شناختیون تفاوت‌های ظریفی بین این مفاهیم (مفهوم، معنی، کاربرد) لحاظ شده است و ما در نتیجه‌گیری به آن اشاره خواهیم کرد؛ به طوری که در نظر شناختیونی چون دیرون (۲۰۰۴) دانش دایره‌المعارفی و کاربرد شناسانه بخشی از معنی واژه هاست اما معنی فقط شامل آن نمی‌شود بلکه معنی واژه‌ها هم دلالت درون زبانی، هم مصداق و هم دانش دایره‌المعارفی ما از آن واژه هاست. (دیرون، ۲۰۰۴: ۴۴).

### ۲-۳- نشانه‌های فردی و تاکید بیش از حد بر بافت برون زبانی

از تبعات ناخوشایند رویکرد جکندوف به مسأله معنی (در نظر گرفتن معنی، مفهوم و کاربرد به عنوان یک عامل)، این است که او با مشکلات فزاینده‌ای در پرداختن به معنی‌شناسی واژگانی مواجه می‌شود که او را در یک دور تسلسلی محدود و محبوس می‌کند. در پایان فصلی از کتاب (جکندوف ۲۰۰۲) که به معنی‌شناسی واژگانی اختصاص می‌دهد اظهار می‌کند که "باید متوجه باشیم که دشواری‌های روش‌شناسی و تبیین اساسی در پرداختن به معنی‌شناسی واژگانی وجود دارد... و این دشواری‌ها از سوی دیگر مویذ یکی از پیام‌های دستور زایشی است: ما سخنگویان زبان بسیار می‌دانیم." (ص ۳۷۷)

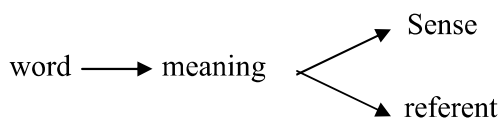
به نظر نویسنده این دشواری‌ها از خالی کردن واژه از معنای زبانی و دور کردن معنای پایه‌ای، از نظر دور داشتن مفهوم پیش نمونه در کار او منبعت می‌شود. معنای واژه تنها کاربرد آن نیست بلکه علاوه بر آن معنای زبانی و پیش نمونه‌ای و مقوله‌ای آن هم هست که اگرچه مبهم ولی قابل تحقیق می‌نماید.

چارچوب کار جکندوف ما را با سوال دشوارتری مواجه می‌کند و آن این است که: افراد با دانش‌های دایره‌المعارفی متفاوت و نشانه‌های کاملاً فردی چگونه با هم ارتباط برقرار می‌کنند؟

### ۴- نتیجه

تا به حال دو دیدگاه کاملاً افراطی و به غایت متضاد را بررسی کردیم که در یکی (ساختگرایی و دیدگاه سنتی تر) واژه و هر عنصر واژگانی دارای یک یا چند معنی پایه‌ای بود. دخالت‌های درون زبانی هم این گونه اتفاق می‌افتاد که از واژه به سمت معنی حرکت می‌کردیم و دلالت‌های برون زبانی چیزی به جز حرکت از واژه به سوی مصداق چیز دیگر نبود. در دیدگاه پس‌ساختاری واژه تنها کاربرد داشت و معنی واژه چیزی غیر از کاربرد آن در بافت موقعیت نبود. این دو دیدگاه را می‌توان به صورت زیر نشان داد:

۱- ساختارگرایی :



۲- پس‌ساختارگرایی:

Concept —> word

دو راه حل برای اتخاذ دیدگاه معنی‌شناسی در این اثناء به نظر می‌رسد:

۱- مطالعه معنی را صرفاً به مطالعه معنی واژه با دلالت‌های درون و برون زبانی تقلیل می‌دهیم. (اتخاذ دیدگاه ۱)

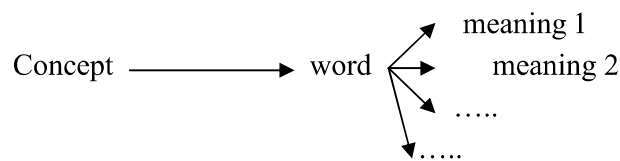
۲- مطالعه معنی‌شناسی واژگانی را به دلیل پیچیدگی‌های عمده‌ای که جکندوف هم به آنها اشاره داشت کنار بگذاریم و بگوییم اکنون ابزار مطالعه معنی واژه‌ها را نداریم.

زبان‌شناسان شناختی راه حل سومی هم پیشنهاد می‌کنند. آنها رویکرد اول را معناشناسی<sup>۱</sup> و رویکرد دوم را نام‌شناسی<sup>۲</sup> می‌نامند و معتقدند که تلفیق این دو رویکرد به نتایج ثمربخشی می‌رسد. به این ترتیب مفهوم، معنی و دانش دایره‌المعارفی، از هم تفکیک می‌شوند. تلفیق معنی‌شناسی ایستا (رویکرد اول) و معنی‌شناسی پویا و فردی (رویکرد دوم) به این سوال، پاسخ

1- semasiology

2- onomasiology

مناسبی می‌دهد که چرا می‌توانیم با یکدیگر ارتباط ایجاد کنیم علی‌رغم این که نشانه‌ها فردی هستند. در واقع در رویکرد شناختی با چنین الگویی سرو کار داریم:



به اعتبار دانش فرهنگی - اجتماعی و دایره‌المعارفی متفاوت

در این الگو مفاهیم فردی هستند و واژه عینی و جمعی. با استفاده از زبان قادریم همدیگر را بفهمیم زیرا دنیای مفهومی خود را با استفاده از واژه‌هایی بیان می‌کنیم که عینی و جمعی هستند. از نشانه‌ها استفاده اجتماعی می‌کنیم. به طور کل حرکت از مفاهیم گسترده ذهنی به سوی زبان صورت می‌گیرد (دیرون، ۲۰۰۴: ۴۳)

اگر معنی واژه‌ها فقط کاربرد آنها باشد، باید انتظار داشته باشیم که وقتی فردی معنایی غیر از معنی فرهنگ لغتی یک واژه از آن مراد می‌کند سخنان وی قابل فهم برای دیگران باشد در این خصوص مثالی می‌زنیم. "چند مدت پیش در سالن غذاخوری دانشکده یکی از دوستانم را دیدم. ما با هم در صف ایستادیم تا غذا بگیریم. وقتی نوبت به دوست من رسید که از من جلوتر هم بود به متصدی گفت که امروز برایش بیشتر غذا بریزد. من با خنده به حرکت دست متصدی نگاه کردم که چگونه قاشق را که پر بود به ظرف غذای دوستم با عصبانیت فشار داد بعد به دوستم گفتم چه با حرص! " و از دوستم این جواب را شنیدم. "آخه امروز من مهمون دارم. من تازه متوجه شدم که دوستم جمله من را نسبت به خودش تعبیر کرده و فکر کرده بود که منظورم حرص غذا خوردن از جانب او بود. عصبانیت را از واژه حرص مراد کرده بودم و آن جمله را در مورد متصدی به کار برده بودم نه در مورد دوستم. بعد رو به دوستم گفتم: منظورم آقای ... بود نه شما. او گفت آها! آخه حرص دو تا معنی داره.

این دوست نه زبان‌شناس بود و نه معنی‌شناسی می‌دانست. او به عنوان یک سخنگوی فارسی زبان از معانی عینی و جمعی واژه‌ها آگاهی داشت و می‌خواست من را از این موضوع آگاه

کند که بافت غیرزبانی همیشه نمی‌تواند جای برداشت‌های فردی را از واژه‌ها پر کند. زندگی اجتماعی نیازمند معانی جمعی واژه هاست. درست است که هرکسی می‌تواند برداشت فردی یا دانش دایره معارفی خاصی درباره واژه‌ها داشته باشد اما در واقع ما با دانش مشترک اجتماعی از واژه‌ها با دیگران ارتباط برقرار می‌کنیم. در غیر این صورت باید مانند هامپی دامپی در سرزمین عجائب تنها بمانیم چون قادر نیستیم مفاهیم ذهنی و فازی خود را به واژه‌هایی تاویل کنیم که معانی فرهنگ لغتی مشخصی دارند.

بنابراین اگر بخواهیم به معنی‌شناسی واژگانی پردازیم نیازمند تلفیق دو رویکردی هستیم که تا به حال به آن پرداخته‌ایم و این که چگونه این کار را به صورت نظام‌مند می‌توان انجام داد چیزی است که به تحقیقات دقیق و اصولی آتی نیازمند است.

## منابع

- Dirven , R. and Margolijn verspoor.(2004) Cognitive exploration of language and linguistic . Amesterdam: John Benjamins publishing company.
- Lee,D. (2001) Cognitive linguistics , An Introduction . Oxford : oxford university press.
- Jackendoff, R. (1996) Semantics and cognition in shalomon lappin (ed). Handbook of contemporary semantic theory, oxford : Blackwell.
- Jackendoff , R.(2002 ) Foundations of language , Brain, meaning , grammer , evaluation oxford: oxford university press.
- Saeed ,J. (1997). Semantics , oxford : Blackwell.
- Taylor, J.R.(1995) Linguistic categorization , prototypes in linguistic theory . oxford : clarendon press.
- Harland .R.(1987). Super structuralism : the philosophy of structuralism and post- structuralism. London : Routledge.